**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010929**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا لا تنقض الیقین بالشک یا لا ینقض الیقین بالشک قطع موضوعی را هم شامل می‌شود؟ چه موضوعی طریقی، چه موضوعی وصفی را شامل نمی‌شود. مرحوم آقای صدر کلام مرحوم آقاضیاء را مطرح می‌کنند، می‌فرمایند آقا ضیاء می‌فرماید که لا تنقض نهی است، یک. مراد از نقض هم نقض عملی است، دو. و مدلول کلام هم مقصود بر نهی هم تحریم است و نتیجه می‌گیرند که شما آن کاری که اگر یقین داشتید انجام می‌دادید آن کار را اگر شک داشته باشید طبق ادلۀ استصحاب نباید انجام بدهید.

شاگرد: حرام است یعنی چی؟ تحریم

استاد: تحریم یعنی نباید انجام بدهید.

شاگرد: یعنی حرام است استصحاب طهارت نکنیم احتیاط کنیم؟

استاد: نه، به هر حال تحریم بر این معنا نیست، یعنی حرمت به آن معنای چیزی که نیست. ایشان می‌فرمایند اگر انسان یقین داشت هم آثار شرعیۀ خود یقین را بار می‌کرد هم آثار شرعیۀ متیقن را بار می‌کرد. اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند که در حالت شک هم، هم آثار نفس یقین بار بشود، هم آثار متیقن بار بشود. این تقریب کلام مرحوم آقای آقا ضیاء.

مرحوم آقای صدر اشکالاتی را مطرح کرده بودند. اشکال اوّلشان این بود که یا ما نقض را به معنای ضد ابرام می‌گیریم، ابرامی که یقین با توجه به متیقنش دارد. نتیجۀ این بحث این هست، یا نه، نقض را به معنای رفع می‌گیریم. اگر به معنای در مقابل ابرام بگیریم اینجا تنها یقینی که متعلقش را اثبات می‌کند شامل می‌شود. چون می‌گوید نقض عملی نکن یقین را، یعنی آن ابرامی که یقین دارد، و آن ابرام یقین منشأ می‌شود که شما بر طبق متیقن عمل کنید آن ابرام را در ظرف شک هم باقی بدان. یعنی همان عمل کردن بر طبق متیقن را در ظرف شک هم بار کن. ما اینجا اشکال می‌کردیم که این بیان حالا صرفنظر از مبانی بحث که ما مبانی‌اش را قبول نداریم با پذیرش مبانی بحث‌ها اینها نتیجۀ این می‌شود می‌گوید شما ابرام یقین را در ظرف شک هم بگو هنوز موجود است. ابرام یقین عقلا مقتضی عمل بر طبق یقین است. یعنی بر طبق متیقن است. و ابرام یقین یک نکتۀ دیگری هم دارد شرعاً، آن این است که آثار قطع موضوعی طریقی را شامل می‌شود. قطع موضوعی طریقی از آن حیث که متعلق را اثبات می‌کند، از آن حیث موضوع حکم شرعی است، چون ابرام دارد و متعلقش را اثبات می‌کند از آن جهت شارع او را موضوع حکم قرار داده. می‌گوید آن حکمی که به جهت ابرام یقین بار می‌شود چه آن حکم عقلاً معلول ابرام یقین است یا شرعاً معلول ابرام یقین است آن حکم را بار کن، که ما عرض کردیم طبق مبنای مرحوم حاج شیخ در درر حتی یقین وصفی هم همینجور است، یقین وصفی و یقین موضوعی طریقی فرقشان در این نیست که کاشفیت و طریقیت درش ملاحظه نشده. موضوع طریقی کاشفیت تامه ملاحظه شده، موضوع وصفی مطلق الکاشف است، مطلق طریق. پس حتی در موضوع وصفی هم ما در واقع می‌توانیم این مطلب را بگوییم. البته این نکته را در نظر بگیرید، ببینید شما نگویید این مطلب خلف فرض است از یک طرف بگویید این دلیل را شما موضوعی وصفی در نظر گرفتید، یعنی یقین بما هو طریق تام در موضوع ادلۀ شرعیه اخذ شده. چطور می‌شود که استصحاب جانشین یقین بما هو طریق تام باشد. استصحاب که یقین تام نیست که. پاسخ مطلب این است، این که ما می‌گوییم که این یقین وصفی است یعنی لو لا قیام استصحاب مقام الیقین وصفی است. یعنی ظهور دلیل این هست که از آن جهت که یقین وجود دارد، یعنی یک کاشف تام وجود دارد شارع حکمی را بار کرده. می‌شود یقین را، یعن ظن را بگوید کاشف تام است، اشکالی که ندارد، شارع مقدس تنزیل کند ظن را منزلۀ کاشف تام. یعنی حکمی که لو لا قیام الاستصحاب فقط برای کاشف تام بود، با قیام استصحاب در مورد استصحاب هم می‌آید. کما این که در تمام موارد تنزیل این است. موارد تنزیل حکمی که لو لا التنزیل بر منزَّل نیست و فقط بر منزُّل علیه هست برای منزَّل هم بار می‌کند. الطواف بالبیت صلاة، ادلۀ صلاة طهارت را فقط بر صلاة ثابت کرده، طهارت که ثابت نکرده. الطواف بالبیت صلاة می‌آید آن احکامی که صلاة دارد و لو لا این دلیل آن احکام، فقط هم برای صلاة بوده تعمیم می‌دهد. در مورد طواف هم می‌آید. بنابراین ما اینجا می‌گوییم یقین تام، طریق تام احکامی را دارد. این حکمی که یقین تام دارد شارع مقدس با تنزیل ظن، منزلۀ یقین تام، منزلۀ طریق تام آن حکم را می‌خواهد بار کند.

شاگرد: هم استصحاب جایگزینش می‌شود هم امارات جایگزینش می‌شود.

استاد: همه‌اش می‌شود مانعی ندارد.

شاگرد: چرا از همان اوّل یک جوری لحاظ کردید که بعد از همان اوّل معلوم، یعنی آن وصفی لحاظ کردنش

استاد: نه، این بحث سر این هست که می‌خواهد، تنزیلات چه شکلی است؟ شما بگویید از اوّل یک جوری ملاحظه بکنید که، همۀ تنزیلات

شاگرد: همه را الآن شامل شده

استاد: نه. تمام تنزیلات. این اشکال در مورد همۀ تنزیلات هست که لو لا التنزیل حکم فقط برای منزِّل علیه هست. چرا با تنزیل؟ این یک بحث زبانی است، لسانی است. یعنی نحوۀ بیان لسانی است، تفاوتش، یک موقعی از اوّل حکم را روی مطلق طریق می‌برد، یک موقعی نه اوّل حکم را روی طریق تام می‌برد، دیگری را نازل منزلۀ طریق.

شاگرد: همه را ملحق می‌کند.

استاد: آره دیگر، عیب ندارد.

شاگرد: این که لغو است

استاد: چرا لغو است؟ بحث سر این هست که نحوۀ بیان اینجوری می‌شود. یعنی شارع مقدس

شاگرد: چه من بگویم اکرم العلماء چه بگویم

استاد: دقت نکردید، بحث صلاة، در صلاة طهارت معتبر است. شارع بعد می‌آید یک چیز دیگر را نازل منزلۀ صلاة می‌کند. بین این که از اوّل بگوید الصلاة و الطهارة یشترط فیه، یعنی حکم را از اوّل در هر دو ببرد. یا این که اوّل روی یکی‌شان ببرد، روی یکی‌شان نازل منزلۀ

شاگرد: مؤنه‌اش فرق نمی‌کند، از همان اوّل دو تا کلمه بگوید، چه منفص بگوید فرقی نمی‌کند. ولی اینجا فرق می‌کند چون از همان شما یک لحاظ زائدی دارید

استاد: مهم نیست، حالا نحوۀ بیان، علتی که این شکلی بیان کرده می‌خواهد اهمیت چیز را بیان کند. مثلاً بگوید این ظن خیلی ظن مهمی است، این استصحاب خیلی مهم است. یعنی در واقع ببینید، آن که، یعنی در مرحلۀ اوّل می‌خواهد بگوید آن هست که، ما گاهی اوقات می‌گوییم که، فرض کنید باید این مطلب را رئیس اداره امضاء کند، بعد ما می‌گوییم این هم نازل منزلۀ رئیس است.خب می‌توانید از اوّل این شکلی بگویید، بگویید رئیس یا این آقا. چرا اینجور بیان نکردید؟ بحث لسانی است.

شاگرد: از همان اوّل مؤنۀ زائده‌ای

استاد: نه بحث مؤنه نیست، بحث شیوۀ بیان است. غرض این هست که آن را بگوییم اصل است این فرعش است. اصلیت و فرعیت را بیان کنیم. آن اصلیت و فرعیت بیان کردنش با این. می‌گوییم اصل یقین است، آن که ظن و طریق از باب این که نازل منزلۀ آن شدند این حکم را بار کردند. یک شیوۀ بیان است که اصلیت و فرعیت را می‌خواهیم بیان کنیم. این خیلی مهم نیست که. یک تفاوت این که یک حکم با لسان تنزیل بیان بشود یا منهای تنزیل بیان بشود شیوۀ بیان‌ها خودش مصالحی دارد، فرض کنید ما می‌گوییم، می‌توانستیم از اوّل بگوییم که اکرموا مادر و خاله‌تان را. این یک جور است. یک موقع می‌گوییم که مادرتان را احترام کنید بعد می‌گوییم الخالة کالأم. این می‌خواهیم بگوییم اصل مادر است و خاله هم از این جهت که نازل منزلۀ او هست این احترام دارد، کأنّه او است، امثال اینها. این خودش یک نکته‌ای است، یعنی یک چیزی هست که اصلیت و فرعیت ملاحظه بشود. این است که به نظر می‌رسد که حتی آقایان تعبیر می‌کنند در قطع طریقی وصفی، چیزی جایگزینش نمی‌شود، نه مانعی ندارد جایگزینش بشود، بستگی دارد دلیل تنزیل به چه مقدار سعه داشته باشد. اگر دلیل تنزیل بگوید کأنّه طریق التام، خب نازل منزله‌اش می‌شود دیگر.

مرحوم آقای صدر می‌فرمودند که اگر ما نقض را به معنای نقض عملی، نقض در مقابل ابرام بگیریم و می‌گوییم ابرام یقین به متیقن در ظرف شک وجود دارد آن اشکال است. اگر نقض را به معنای رفع هم بگیریم فقط مربوط به یقین‌های طریقی است.

بعد ایشان می‌گوید: «و التحقيق: أنّه حتّى على الثاني- أيضاً- » که نقض به معنای رفع هست «لا يشمل النقض‏ العملي‏ رفع‏ اليد عن الآثار الشرعية لليقين، و إنّما يكون الرفع العملي لليقين بمعنى رفع اليد عن آثاره العقلية من التنجيز و التعذير. و الشاهد على ذلك أنّه لا يستحسن عرفاً إسناد النقض إلى ما لا توجد له إلّا آثار شرعية، و ليس له أثر التنجيز و التعذير، فلا يستحسن مثلًا أن يقال: لا تنقض الماء بالتغيّر، بمعنى لا ترفع اليد عن أحكام الماء بتغيّره، أو لا تنقض جنون الشخص بمجرّد مضيّ مقدار من الزمان، أي: لا ترفع اليد عن أحكام جنونه من الحجر و غيره بمجرّد مضيّ الزمان. و السرّ في عدم شمول النقض العملي لرفع اليد عن الآثار الشرعية هو: أنّ موضوع الحكم ليس مقتضياً للعمل على طبق الحكم حتّى يكون عدم العمل به رفعاً عملياً له، فإنّ اقتضاء شي‏ء للجري العملي: إمّا عبارة عن الاقتضاء العقلي له، و هو منحصر في مسألة التنجيز و التعذير، فاليقين يقتضي عقلًا جري العمل وفق متعلقه بالتنجيز و التعذير، و إمّا عبارة عن الاقتضاء التشريعي له، و هذا الاقتضاء إنّما يكون لنفس الحكم و التشريع لا لموضوعه، فالحكم له اقتضاء تشريعي ذاتاً و مباشرةً للعمل بمتعلّقه، و إسناد الاقتضاء إلى موضوعه يكون بشي‏ء من المسامحة الواضحة التي لا تصحّح إسناد النقض العملي إليه.»

بعد یک ان قلت و قلتی مطرح می‌کنند که به آن کار ندارم.

این مطلبی که ایشان اینجا بیان کرده به نظرم خیلی عجیب است. ایشان می‌گوید کأنّ نقض باید حتماً متعلقش حکم باشد، موضوع الحکم نمی‌تواند متعلق نقض باشد، ادلۀ استصحاب اصلاً موضوعش متعلق الحکم است. می‌گوید آن چیزی که در ادلۀ استصحاب هست یقین به طهارت را می‌گوید نقض نکن. اگر یقین به حکم فقط اقتضای عمل بر طبقش دارد، ادلۀ استصحاب زیر سؤال می‌رود. ادلۀ استصحاب می‌گوید لا تنقض الیقین بالطهارة لأنّک کنت علی یقین من طهارتک فشککت الیقین بالطهارة را نقض نکن. الیقین بالطهارة خب آثار شرعی دارد، می‌گوید آن آثار شرعی را بار کن. این که ایشان چه مدل بحث است که ایشان می‌گوید حتماً مراد آثار عقلی شیء هست. اگر موضوع استصحاب یقین به حکم بود، خب حالا این حرف‌ها، یقین به حکم حالا شمول ادلۀ استصحاب نسبت به یقین به حکم خیلی مؤنه دارد، یعنی ان قلت و قلت دارد. آن که ابتداءً ادلۀ استصحاب شامل می‌شود یقین به موضوع حکم است. می‌گوید این یقین به موضوع حکم را با شک از بین نبر، یعنی بگو الآن هم کأنّ یقین به موضوع حکم دارید، حالا هر جور می‌خواهید معنا کنید. بالأخره نقض به هر معنایی باید بگیرید، چه به معنای در مقابل ابرام بگیرید، در مقابل رفع بگیرید، هر چی بگیرید متعلق فرد روشن قدر مسلم، قدر متیقن ادله یقین به موضوع حکم است، بعد ایشان اینجوری بحث را مشی می‌کنند. این اوّلا. ثانیاً این که ایشان می‌فرماید تنجیز و تعذیر مربوط به حکم است، نه مربوط به موضوع حکم است، این عجیب است. این که بر خلاف مبنای خود آقای صدر است. یک مبنایی مشهور دارند می‌گویند که آن چیزی که موضوع حکم عقل هست به تعذیر و تنجیز مرحلۀ فعلیت حکم است. و برای فعلیت حکم یک حقیقتی قائل هستند، ما هم همین را قائل هستیم و می‌گوییم همینجور است. ولی آقای صدر این را قبول ندارد. آقای صدر می‌گویند مرحلۀ فعلیت یک توهم است، خیال است، آن چیزی که موضوع حکم عقل هست به لزوم امتثال جعل کلی به علاوۀ تحقق موضوع است. این دو تا که کنار هم قرار می‌گیرند عقل می‌گویند معذریت و منجزیت می‌آورد. یک جزئش جعل کلی است، یک جزئش وجود موضوع است. اینجا چطور شد فقط آن جعل را شما. مرحلۀ فعلیت را که شما قبول ندارید. اگر کسی مرحلۀ فعلیت را قبول داشت شما ممکن است بگویید اصلاً ادلۀ استصحاب ناظر نقض عملی مرحلۀ فعلیت حکم است. حالا آیا آن درست است یا نادرست است، تطبیقش در این بحث هم درست است کار ندارم. ولی شما که این را قبول ندارید چطو می‌گویید که آن چیزی که موضوع تنجیز و تعذیر و مقتضی تنجیز و تعذیر هست حکم است؟ مراد جعل حکم هست که جعل حکم به تنهایی موضوع برای تنجیز و تعذیر نیست. فعلیة الحکم هست شما فعلیة الحکم را قبول ندارید. جعل به علاوۀ تحقق الموضوع را موضوع می‌دانید. چطور شد نسبت به این می‌گویید اصلاً موضوع تنجیز و تعذیر در موردش نمی‌آید. به هر حال من بحث خیلی برایم باعث تعجب است که اینجوری چطور این بحث‌ها را ایشان طرح کرده.

شاگرد: علی مبنای مشهور؟

استاد: نه، روی مبنای خودشان بالأخره بحث چیز باشد دیگر، امثال اینها. به هر حال هر جوری نقض را معنا می‌کنید، حالا بگویید نقض، هر جور هم یقین را معنا می‌کنید. یقین را به معنای متیقن می‌گیرید، یقین را به معنای خودش می‌گیرید. نقض را به هر معنایی می‌خواهید بگیرید. فرد مسلمش این هست که یقین به طهارت داخل در این موضوع ادلۀ استصحاب است.

شاگرد: طهارت حکم وضعی است دیگر

استاد: نه به اعتبار این که احکام در آن بار می‌شود.

شاگرد: به اعتبار موضوع بودن

استاد: به اعتبار موضوع بودنش است، یعنی چون می‌خواهد نماز را تصحیح کند. به اعتبار موضوع بودن است نه به اعتبار آن احکام تکلیفی و امثال اینها. این مدل بحثی که. حالا من در مورد آن صحبت می‌کنم یک نکاتی دارد که اصلاً این کل بحث یک نکته‌ای هست به کل بحث زیر و رو می‌شود. این چه مدل بحث هست من نفهمیدم. یک نکته‌ای را اینجا من عرض بکنم، مرحوم آقای صدر اینجوری لا تنقض الیقین بالشک را معنا می‌کند. مرحوم آقا ضیاء می‌خواهد بگوید که. اصل کلام مرحوم آقای صدر اینجوری ترسیم می‌کند که شارع مقدس با دلیل استصحاب می‌خواهد تنجیز و تعذیر را که یک حکم عقلی هست بر مستصحب بار کند. به نظر می‌رسد دلیل استصحاب جوهره‌اش جعل حکم مماثل است. و آن حکم مماثلی که ابتداءً شارع مقدس یک حکم مماثل جعل می‌کند و آن حکم مماثلی که جعل می‌شود موضوع حکم عقل هست وجداناً. یک نکته‌ای را توجه بفرمایید. دلیل استصحاب نسبت به مسئلۀ تنجیز و تعذیر که یک حکم عقل هست آیا جنبۀ حکومت دارد؟ یا جنبۀ ورود دارد؟ دلیل استصحاب می‌خواهد چه کار کند؟ آیا دلیل استصحاب مستقیماً تنجیز و تعذیر را می‌خواهد ایجاد کند؟ به نظر می‌رسد تنجیز و تعذیر همچنان که مرحوم نایینی هم اشاره می‌کنند تنجیز و تعذیر امر اعتباری نیست که شارع مقدس بتواند این امر را محقق بکند. شارع چه کار می‌کند؟ شارع می‌آید یک حکم ظاهری اینجا ایجاد می‌کند. این حکم ظاهری موضوع وجدانی حکم عقل هست به تنجیز و تعذیر. عقل انسان می‌گوید که هر حکمی که از جانب شارع آمد این حکم را بر طبقش رفتار کن. حکم الزامی هست، منجز عقلی است، حکم ترخیصی هست معذر عقلی است. این تنجیز و تعذیر امر اعتباری نیست که شارع منجز اعتباری جعل کند، معذر اعتباری جعل کند، می‌خواهم روح قضیه را بگویم، از جهت لسانی ممکن است لسان ما جعل المعذر و جعل المنجز باشد. بحث لسانی نیست. روح قضیه این است که شارع می‌آید یک حکم ظاهری مماثل حکم واقعی جعل می‌کند و این حکم ظاهری که جعل می‌شود این حکم موضوع حکم عقل هست به تنجیز و تعذیر. بنابراین این که ادلۀ استصحاب می‌گوید لا تنقض الیقین بالشک اگر یقین ما به حکم تعلق گرفته باشد، می‌گوید شما شک دارید که نماز جمعه‌ای که در عصر حضور واجب بوده در عصر غیبت هم هنوز واجب هست یا واجب نیست. می‌گوید بگو واجب است، بگو واجب است یعنی چی؟ یعنی من یک حکم ظاهری مماثل همان حکم واقعی جعل می‌کنم. در مورد موضوع حکم هم جوهر قضیه این هست که من حکم این موضوع را مماثلش را اینجا جعل می‌کنم. پس بنابراین آن چیزی که استصحاب جوهره‌اش جعل حکم مماثل است. و این جعل حکم مماثل همچنان که در مورد احکام متیقن تصویر می‌شود در مورد احکام یقین هم تصویر می‌شود. یعنی شارع مقدس می‌گوید یک موقعی یک حکمی طهارت دارد، و آن صحت صلاة مع است. شارع مقدس می‌گوید من این صحت صلاتی که بر طهارت واقعی هست بر طهارت مشکوکه هم بار می‌کنم. یک موقعی نه، جواز قضاء که حکم یقین به حقانیت طرفین هست، محکوم له هست. جواز قضاء را من در جایی که شما استصحاب مثلاً داشته باشید بار می‌کنم. قبلاً این آقا مالک بوده، الآن نمی‌دانیم مالک هست یا مالک نیست، استصحاب مالکیتش می‌خواهد جواز قضای قاضی را اثبات کند. یعنی این چی؟ یعنی همان جواز قضایی که در صورت علم به مالکیت واقعی بار می‌شد در جایی که استصحاب هم اقتضاء می‌کند که طرف مالک باشد آن را هم بار کند، چه اشکالی دارد؟ چه گیری دارد در اینجا که، یعنی در واقع ما آثار شرعیۀ یقین را می‌خواهیم بار کنیم. آثار شرعیۀ یقین یک سری آثار شرعیه متیقن هست که به یک معنا اثر شرعی یقین است. یک سری آثار شرعیۀ نفس یقین هست، آن را هم می‌خواهیم. این که شما می‌خواهید بگویید که استصحاب اثر عقلی را بار می‌کند، درست است، استصحاب در جایی که موضوعی هست به مئال آن اثر عقلی را بار می‌کند، ولی استصحاب ابتداءً چه کار می‌کند که آن اثر عقلی بار بشود؟ استصحاب می‌آید یک حکم مماثل جعل می‌کند و با جعل حکم مماثل تنجیز و تعذیر حقیقةً موضوع پیدا می‌کند. چون تنجیز و تعذیر حکم عقلی هست که موضوعش مطلق الحکم است، چه حکم واقعی، چه حکم ظاهری. و اینجا می‌آید حکم ظاهری را شارع مقدس ایجاد می‌کند، تا تنجیز و تعذیر واقعاً موضوع پیدا کند. حالا این حکم ظاهری که می‌خواهد ایجاد کند ممکن است حکم واقعی متیقن باشد، ممکن است حکم واقعی یقین باشد. چه حکم واقعی یقین باشد، چه حکم واقعی متیقن باشد ابتدا یک حکم ظاهری شرعی ایجاد می‌کند و این حکم ظاهری شرعی که ایجاد می‌شود موضوع برای تنجیز و تعذیر قرار می‌گیرد. حالا این تازه در احکام تکلیفیه. در احکام وضعیه هم همین است. در احکام وضعیه آن چیزی که ابتداءً شارع می‌گوید، می‌گوید فرض کنید که قبلاً این لباس پاک بوده. شارع مقدس می‌گوید الآن هم پاک است. الآن هم پاک است یعنی چی؟ یعنی من یک طهارت ظاهریه اینجا جعل کردم. این طهارت ظاهریه یک، طهارت ظاهریه منشأ می‌شود که یک حکم ظاهری به جواز صلاة ایجاد شود و آن حکم ظاهری به جواز صلاة موضوع حکم عقل هست به تنجیز و تعذیر. تمام احکام وضعیه هم، در نهایت باید برگردند به یک احکام تکلیفیه‌ای که آن احکام تکلیفیه موضوع حکم عقل هستند در تعذیر و تنجیز، ولی با واسطه. در احکام بقیه که مطلب واضح‌تر است که، مستقیم به آن تعذیر و تنجیز نمی‌رسد. بنابراین به نظر می‌رسد که تعذیر و تنجیزی را که ایشان اینجا پایش را وسط کشیده این تعذیر و تنجیز نتیجۀ دلیل استصحاب است. مفاد اوّلیۀ دلیل استصحاب جعل التنجیز و التعذیر نیست. شارع مقدس کاری می‌کند، نتیجۀ آن کار این می‌شود که تعذیر و تنجیز عقلی حقیقتاً تحقق پیدا می‌کند و این مطلب مرحوم آقای نایینی. آقای نایینی یک جایی مطلبی را می‌گوید، می‌گوید تعذیر و تنجیز قابل جعل نیست، امر اعتباری نیست که قابل جمع باشد. این مطلب درست هست و درست نیست. جوهراً درست نیست. یعنی تعذیر و تنجیز یک چیزی نیست که شارع مقدس بتواند ایجادش کند، هویت تعذیر و تنجیز امر اعتباری نیست که بتواند اعتبار کند یا اعتبار نکند. ولی بعضی وقت‌ها بحث، بحث لسانی باشد، شارع مقدس به لسان جعل المعذر، لسان جعل المعذر وقتی که هست این لسان جعل المعذر یعنی آن حکم را من ایجاد کردم که نتیجتاً معذر حقیقتاً ایجاد بشود. دو بحث است، یک بحث این که معذریت و منجزیت را شارع بخواهد حقیقتاً محقق کند. آن دست شارع مستقیم نیست که آن تعذیر و تنجیز را بخواهد. باید موضوعش را که حکم هست ایجاد کند، با ایجاد کردن حکم آن موضوع ایجاد می‌شود. ولی از جهت لسانی مهم نیست، آن بحث معمول به تعبیر مرحوم آقای صدر سیاقت بیانی تعبیر می‌کند. اگر مرحوم نایینی بخواهد حتی سیاقت بیانی‌اش را هم انکار کند که شارع مقدس نمی‌تواند به لسان جعل المعذر و به لسان جعل المنجز مطالبی را بیان کند خب اصلاً مطلب درستی نیست.

شاگرد: مثلاً ما بگوییم استصحاب جعل را تنجیز می‌کند یا جعل را تعذیر می‌کند این اشکال دارد؟

استاد: حقیقتاً تنجیز و تعذیر جعلی نیستند آخر. بحث یک موقع لفظ است، یعنی لسان چه شکلی هست، خب مهم نیست. بحث این است که حقیقتاً تنجیز و تعذیر از امور مجعوله نیستند، امور اعتباریه نیستند.

شاگرد: مگر ادعای شهید صدر این است؟

استاد: اگر ادعایش این نباشد این حرف‌ها همه‌اش بی‌خود است، کل این حرف‌ها زیر سؤال می‌رود. ایشان می‌خواهد بگوید که دلیل استصحاب می‌خواهد تنجیز و تعذیر عقلی را ایجاد کند. بحث این است که تنجیز و تعذیر عقلی را چجوری ایجاد می‌کند؟ مستقیما می‌خواهد تنجیز و تعذیر را بار کند، این که نیست. به وسیلۀ حکم مماثل جعل کردن است. وقتی حکم مماثل جعل کردن باشد چه فرقی دارد که حکم مماثل حکمی هست برای متیقن باشد یا برای یقین باشد؟ عرض کردم کل این بحث به هم می‌ریزد. اصلاً چارچوب بیانی ایشان به هم می‌ریزد اگر ما با این نگاه بحث را دنبال کردیم.

شاگرد: ایشان می‌گوید استحسان عرفی ندارد که نقض را به موضوع نسبت داد، بگوییم فلا یستحسن مثلاً ان یقال لا تنقض الیقین

استاد: نه حالا آن که یک مرحله‌اش، آن یک مرحله که من گفتم که اصلاً حتماً باید به موضوع نسبت داده بشود، ادلۀ استصحاب همین است. این که هیچی. این اشکال دیگر است. یک اشکال این بود که اصلاً این چه مدل بحث است؟ جایی که یقین قطعاً به موضوع تعلق گرفته. هر جور می‌خواهید مشی کنید این را باید یک جوری توجیه کنید. چون ادلۀ استصحاب این شکلی است. یقین است، می‌گویید نقض استحسان ندارد، استحسان دارد، بالأخره این را توجیه کنید، آن یک مرحله بحث است. یک مرحلۀ بحث اصل این شیوۀ بحث را که ادلۀ استصحاب می‌خواهد تنجیز و تعذیر که حکم عقل است و حکم یقین طریقی است او را بار کند. آن مرحلۀ بعدی است، این دو تا را در متن ملاحظه بفرمایید. بعد از ظهر کلمات مرحوم آقای صدر را در مباحث الاصول از اوّل این بحث ملاحظه بفرمایید.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان